

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۰) لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۱) وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ (۹۲) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۹۳) يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهَ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۴) سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَمَآوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۵) يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۹۶)

شهود هودی مشرب

در باب بحثی که جلسه گذشته عرض شد چون باز مورد سؤال واقع شد، توضیحی عرض کنم. در مورد شهود ارجلی صحبت شد که گونه‌ای از شهود است. و عرض شد که همه قوا سهمی از شهود و کشف دارند. یک مثال بزنم. ببینید یکی از **حالت‌های کشف**، رویای صادق است. شاید برای شما اتفاق افتاده که گاهی خواب را می‌بینید، گاهی خواب را می‌شنوید؛ یعنی عملاً چیزی را می‌شنوید و خواب شنیدن است. گاهی غلبه با سمع است. گاهی حتی با لامسه است؛ مثلاً روشندان خواب نمی‌بینند بلکه خواب را می‌شنوند و لمس می‌کنند. این غلبه سمع بر یک دسته از کشف یک نفر هم همین است. ذوق حضرت موسی، ذوق این‌چنینی است. غلبه شهود حضرت هود، ارجلی است. قوای فعاله‌اش شهود می‌کند. فهم «مشی در طریق» دارد. یعنی شما همان طور که **چشم دل و گوش دل** داریم، **پای دل** هم داریم. حرکت به پای دل. این عناوین برای شعر نیست. واقعیت دارد.

هود(ع) می‌فهمد که **إِنَّ رَبِّيَ عَلَيَّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** (هود: ۵۶). بر صراط مستقیم بودنِ عالم را می‌فهمد. این توی ذوق هودی مشرب فهمیده می‌شود. طرف دو خط مثنوی می‌خواند و می‌گوید: من شدم عیسوی مشرب! عیسوی مشرب شدن و ختمی مشرب شدن به شدت انسان را شریعت‌گرا می‌کند؛ مثلاً اگر عکسی از او نشان بدهند که دارد قهقهه می‌زند، می‌گوید این عکس را پاره کنید! این خنده، خنده پیغمبر نیست! این قدر حساس می‌شود!

صراط مستقیم یا صراط‌های مستقیم؟!

منتها این به معنای این نیست که هیچ کس گناه نمی‌کند، بلکه این صراط مستقیم وجودی است نه به معنای سلوکی‌اش. عالم روی صراط مستقیم وجودی دارد حرکت می‌کند. البته این معارف را نباید اشتباه فهمید. این معارف دست بعضی‌ها که می‌افتد عوضی فهمیده می‌شود. این آب‌ها وقتی می‌رود توی زمین‌های خبیث، تبدیل می‌شود به بحث *صراط‌های مستقیم*. اما عرفای ما صراط‌های مستقیم را گفته‌اند و ... این که داریم **الطَّرْقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ انْفَاسِ الْخَلَائِقِ** که اصلاً سلوکی نیست. این نیست که به تعداد آدم‌ها ما راه داریم برای رسیدن به خدا! بلکه این بحث، کاملاً وجودی است؛ یعنی هر کسی در صراط مستقیمش وجوداً حرکت می‌کند به سمت خدا، یکی به ارحم الراحمین می‌رسد، یکی به اشدّ المعاقبین. بله! اگر می‌خواهید بگویید که هر کسی با لطیفه الهی و نفخه الهی که در اوست، می‌تواند به خدا برسد، این که دیگر الطرق الی الله نیست! طرق رسیدن به خدا همین است که خود خدا فرموده، اما اگر منظور این باشد که این **نفخه الهی** ما را بیندازد در مسیر سلوک الهی، این درست است. ولی گاهی منظور از این جمله را با یک **حالت پلورالیستی** مطرح می‌کنند که به هر جهت هر کس خدای خودش را پیدا می‌کند و می‌رود، در حالی که موضع استفاده از این عبارت (روایت یا قول مشهور) در کجاست؟ حتی این عبارت اگر آیه قرآن باشد، به این معنا نیست که کسی بیاید در خودش فرو برود و هر طور خدا را پیدا کرد، همان درست است و بخواهد اندیشه‌های **تکثرگرایی** را از این عبارت استخراج بکند.

هرگونه با خدا برخورد کنی همان‌گونه با تو برخورد می‌کند

یک صراط مستقیم سلوکی داریم این نباید اشتباه بشود. اگر قرار بود هر کس خودش به خدا برسد، دین را برای چه گذاشته‌اند؟ البته این را هم داریم که **أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي**؛ این که گمان شما نسبت به خدا چه جوری باشد برخورد خدا را با شما متفاوت می‌کند؛ ولی همین هم یکی از **پارامترهای خود دین** است که اگر کسی فکر کند خدا رزاق است با کسی که فکر می‌کند دست خدا بسته است و به این راحتی‌ها روزی نمی‌دهد، بالاخره مدل برخورد خدا با شما فرق می‌کند. این که در قرآن هم آمده که ظن بد به خدا نبرید **وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ** (فصلت: ۲۱) **وَظَنَّتُمْ ظَنًّا سَوْءًا وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا** (فتح: ۱۲)؛ گمان بد به خدا بردید. تأثیر این تلقی‌ها توی زندگی آدم‌ها فرق می‌کند. این‌ها هم در مجموعه دین آمده و ما باید خودمان را بدهیم دست پیامبران و شریعت. اگر کسی فکر می‌کند که با منقاش باید از خدا روزی بگیرد، خدا هم مسیر عالم را جوری طراحی می‌کند که او با منقاش پول در بیاورد! اما اگر فکر کنی که خدا همان جور که از آسمان آب می‌ریزد، می‌تواند از آسمان نان بریزد. مگر کسانی که از آسمان «من و سلوی» می‌گرفتند چه جوری بود؟ به هر جهت اگر کسی این برخورد را با خدا بکند که دست خدا بسته نیست و خدا رازق است، خواهد دید که خدا همان‌گونه با او برخورد خواهد کرد و رزقش را به ساده‌ترین وجه می‌دهد. او فقط باید دنبال کارهایی باشد که وظیفه‌اش است.

(سؤال) شهود ارجلی با قوای فعاله یا منفعله است و این طور است که شما پایتان را در مسیر بگذارید و احساس کنید بد است یا خوب است. این چیزها در فلسفه هم خیلی راه پیدا نکرده، بلکه مقداری از مبانی آن در عرفان گفته شده. شهود شما ممکن است تا سرپنجه شما بیاید؛ مثلاً شما وقتی غذای ناپاک را می‌بینید نمی‌فهمید اما وقتی دست می‌زنید، می‌فهمید! چون که روح شما تا سرپنجه‌های شما می‌آید و در آن نقطه شهود می‌کند. این شهود خود قواست؛ قوایی که طیب و طاهر شده باشد شهود می‌کند. کما این که وقتی می‌خواهید شهود می‌کنید؛ چون از شواغل حسی مقداری جدا شده‌اید. وقتی هم که بیدار باشید و از شواغل حسی مقداری جدا باشید، می‌توانید شهود کنید. این فهم «مشی در طریق» به این معناست. شاید این عناوین در ابتدا برای شما نامأنوس باشد ولی اگر با این عنوان «مشی در طریق» ذکر بگویید، می‌بینید که ظاهراً چنین چیزی هست.

شما یک موقع می‌گویید: با چشم دل می‌شود دید، با گوش دل، می‌توان شنید حالا بگویید با پای دل می‌توان رفت. در قرآن دارد که این‌ها نمی‌شنوند؛ یعنی گوش دل این‌ها کار نمی‌کند. حالا همین عنوان **إِنَّ رَبِّيَ عَلَيَّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**؛ یعنی همان حرکت به پای دل. این‌ها مقداری **انس** می‌خواهد.

فوز عظیم از آن کسی است که با تمام قوا جهاد کند

این بحث «لکن» در **لَكِنَّ الرِّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ (۸۸)** در مقابل همه اذن‌ها در آیه ۸۶ است و نوعی استدراک در مقابل آیات قبل است. **وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذُرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ (۸۶)**؛ وقتی اولو الطول می‌آیند اذن بگیرند که جهاد نیابند و بمانند با قاعدین، **وَطَبِعَ عَلَيَّ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۸۷)**؛ این‌ها دلشان طبع شده، نمی‌فهمند. در ادامه داریم **لَكِنَّ الرِّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ**؛ اما رسول و مؤمنانی که با او هستند، این طوری نیستند. این‌ها اصلاً اذن برای جهاد نیامدن نمی‌گیرند. **جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ**؛ همه زندگی و مال و جوانی و عمر را می‌گذارند وسط. جهاد می‌کنند. این‌ها همان مؤمنان مورد توقع‌اند. **وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ**؛ هر چی خیر است برای این‌هاست. **وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸۸)** مفلح وقتی به عنوان اسم می‌آید؛ یعنی این‌ها گوهر ذاتشان دیگر رستگار شده است. فلاح از او تراوش می‌کند. این‌ها شیشه عطرند، نه این‌که آدمی است که به خودش عطر می‌زند! که باید عطر زدنش را تجدید کند. بعدش هم داریم **أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۸۹)** این تعبیر فوز عظیم، همان است که قبلاً هم توی همین سوره داشتیم؛ آیه ۷۲، این‌ها را کنار هم قرار بدهیم می‌فهمیم فوز عظیم برای کسی است که خودش را با همه قوا آورده است توی صحنه و حالا فوز عظیمش می‌شود این؛ **وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** همین مشتبهات و همه این‌ها هست اما او که در پی تحصیل این‌ها نبود! **وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ**؛ فوز عظیم همین رضوان و رضایت الهی است. این‌که کسی برایش رسیدن به مقام رضوان مهم باشد. همان **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ**؛ من از خدا و خدا از من راضی! همان راضیه مرضیه. برای همین است که کسی

که دنبال تحصیل رضایت الهی است به بهشت هم می‌رود، منتها تخت این بنده را زده‌اند توی یک جای خوب! شما می‌روی **عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ** منتها جای او در **جَنّاتٍ وَنَهْرٍ** است. **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَنَهْرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ** (قمر: ۵۵-۵۴)

چرا در فرهنگ اسلام بادیه‌نشینی نهی شده؟

بیا بییم سراغ بحث بادیه‌نشینی‌های در منطقه مدینه. به بادیه نشینی توی دین یک نگاه منفی شده است. وقتی هجرت اتفاق می‌افتد و حکومت اسلامی در منطقه‌ای تشکیل می‌شود، این جا دیگر بادیه نشینی معنا نمی‌دهد. این **تعرب بعد الهجرة** را شنیده اید که از گناهان کبیره است؟ یعنی آدم اعرابی بشود. اعراب هم جمع عرب نیست. جمع اعرابی است؛ به معنای بادیه نشین، ولی عرب به معنی شهرنشین است. بعد از هجرت و بعد از حکومت اسلامی، این کسی که بخواهد در محدوده‌ای که معارف نیست و در محدوده‌ای که جزء **حکومت اسلامی** نیست، ساکن بشود نهی شده است.

چرا نرویم بلاد کفر؟!

(۳۱: ۰۰) اصلاً چرا این قدر توصیه شده است که به بلاد کفر نروید؟ دلیلش را گفته‌اند؛ **لئلا يَكْثُرَ سَوَادُهُمْ**؛ نروید اقامت کنید آن‌جا، که در سیستم تشکیلات آن‌ها کار نکنید که بشوید **سیاهی لشکر** آن‌ها. که عده آن‌ها زیاد به نظر برسد و مثلاً بگویند: ببین چقدر امریکا فوق تخصص دارد! این بحث **حاکمیت اسلام** است که این‌جا مهم است. بله یک موقع است که یک علم و تکنولوژی آن‌ها دارند که تو می‌روی و آن علم و تکنولوژی را می‌گیری و برای حاکمیت اسلام استفاده می‌کنی. این مثل شیخون زدن است. اما یک موقع است که شما اصلاً خوشی زیر دلت زده و می‌روی آن طرف و اصلاً **زیر حاکمیت کفر** و اسلام بودن هم برایت فرقی نمی‌کند. نهایتاً یک دعای کمیل باید بخوانیم که آن هم شنیده‌ایم توی مرکز اسلامی نیویورک هم برگزار می‌شود!! یعنی **افق نگاه** همین است! بعد هم می‌رود و می‌ماند. ببینید چقدر **حکومت اسلامی** توی ذهن طرف خفیف شده است که می‌گوید چه فرقی می‌کند، چه این‌جا چه فرانسه! این که داریم توی روایات که بعضی از پیرمردها هم می‌آمدند

برای جهاد و وقتی ازشان پرسیده می‌شد که شما برای چی آمدید؟ می‌گفتند: سیاهی لشکر اسلام که می‌توانیم باشیم! توی جبهه خودمان هم داشتیم. از این پیرمردها که می‌پرسیدند برای چی می‌خواهید بروید جبهه می‌گفتند: چایی که می‌توانیم بدهیم! کفش که بلدیم واکس بزیم! یک موقع آدم می‌شود سیاهی لشکر جریان اسلام. یک موقع می‌شود سیاهی لشکر جریان کفر! آن وقت هفتاد سال زندگی را با عمق ابدی در کدام لاین عوض می‌کنی؟ می‌رود در مملکت کفر می‌ماند و می‌شود سیاهی لشکر جریان کفر و می‌شود یکی از مهره‌های بازی آن‌ها؛ یعنی شما جزء همان نفراتی هستی که روی تو دارند آمار می‌دهند. توی زمین آن‌ها بازی می‌کنی. چه بخوای و چه نخواهی! این‌ها هم برای خودش در تصمیم‌گیری‌ها عنوان است. (۱۲: ۳۴) بعضی **خطاهای سیستماتیک** می‌کنند؛ یعنی همه جوره پیش می‌روند؛ مثلاً می‌گویند عکس با حجاب قبول نیست! می‌رود عکس بی حجاب می‌آورد و کسی که عالماً عامداً این خطاها را بکند، در راه بدی می‌افتد.

یا تعرب بعد الهجره به این معنا باشد که رفتن توی جاهایی که معارف، آن‌جا کم است و شرایط برای زیستن ایمانی بد است. ایمان طرف در معرض اضمحلال است. این در قیامت نمی‌تواند به عنوان **مستضعف فکری** از خودش یاد بکند و بگوید شرایط بد بود منحرف شدم! کی گفت اصلاً شما بروی که بیفتی توی هچل چنین شرایطی؟! بعضی به خصوص دخترها از شهرستان به تهران می‌آیند درس بخوانند و خودشان را به هر وضعیت ناگواری می‌اندازند. چقدر درست است؟ حالا یک کسی هست که در هر جمعی می‌تواند خودش را حفظ کند، ولی وقتی نمی‌تواند خودش را جمع کند، چه اصراری دارد!

سوء استفاده منافقان از بادیه‌نشین‌ها

آیه ۹۷ را ببینید؛ که این‌جا منظور عرب‌ها نیست، منظور بادیه‌نشین‌هاست. بعضی با افراد و ممالکی **دشمنی‌های بی‌قاعده** دارند؛ مثلاً می‌گویند: اعراب کلاً... در حالی که ۱۴ معصوم عرب بوده‌اند! همه متون دین ما عربی است! **الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا**؛ این بادیه‌نشین‌ها در کفر و نفاق، شدید هستند. خیلی سرسخت می‌شوند توی کفر و نفاق؛ چون مرکزیت تولید و نشر معارف، پیغمبر بوده **وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ**؛

و شایسته‌تر بر آن که ندانند حدود خدا و رسول را؛ یعنی **فقر فکری و فرهنگی** هم دارند. به خاطر همین فقر فکری‌شان به شدت این‌ها مورد سوء استفاده دشمنان و منافقان قرار می‌گرفته‌اند. نقش قبایل بادیه‌نشین در جریان سقیفه عمل کردند خیلی پررنگ بوده است که معلوم است که عمداً این‌ها دور نگه داشته شده‌اند، لذا این‌ها در کفر و نفاق شدید بوده‌اند؛ یعنی در موضع منافقانه خودشان سرسخت بوده‌اند. البته منافقان شهری با منافقان بادیه‌نشین فرق داشته‌اند.

(۳۹:۲۸) در آیه ۱۰۱ داریم؛ **وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ**؛ منافقان شهری، **فوق تخصص نفاق** دارند؛ چون این‌ها در کنار پیغمبر بودند، این‌ها باید چنان با نفاق خو گرفته باشند که روابط را لحظه به لحظه بتوانند تنظیم کنند، اما وقتی از مرکزیت دور می‌شوی می‌بینی اهل نفاق کار کلنگی می‌کنند؛ مثل تفاوت منافقین اسمی توی انقلاب خودمان، مثل مجاهدین که کارهایشان خیلی کلنگی و سرسختانه است، در کفر و نفاق سرسخت‌اند، نه این‌که وارد و وارد باشند و در طول تاریخ هم همین جور بوده‌اند، اما داخل شهر و عبا به عبا پیغمبر و عبا به عبا آقا، باید این‌ها **مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ** باشند. باید **فوق تخصص نفاق** داشته باشد تا بتواند لحظه‌ای خودش را تنظیم بکند. این‌هاست که تشخیص‌شان سخت است. این‌ها هم **العدو** هستند؛ دشمن می‌خواهی؟ این‌ها! بلدند چکار بکنند! هر کار بکنی، یک برگ از کل پرونده نفاق برایت رو می‌کند! این‌ها نفاق‌هایشان پیچیده است. **مکرهای عجیب** و غریبی هم دارند. (۴۲:۰۴)

(۹۰): **وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ** حالا وقتی می‌رود که شرایط بیرون مدینه را در انتهای حکومت پیغمبر توضیح بدهد که این بادیه‌نشین‌ها آدم‌های خوب هم دارند که در جنگ تبوک وضع این‌ها تشریح می‌شود. می‌دانید که در خود احزاب هم که اصلاً درگیری نبوده **وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ** (احزاب: ۲۵) و بعد از احزاب درگیری چندانی نداشتیم الا در خیبر که فقط یک قهرمان اصلی داشته و آن هم مولای ما امیر المؤمنین! که مدالی بر مجموعه مدال‌هایش اضافه می‌شود، آن هم یک مدال خیلی درخشان که **ضَرْبَةٌ عَلَى يَوْمِ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ** **مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ**.

در تبوک هم که می‌دانید اصلاً درگیری نداشته‌ایم. ولی صحنه، صحنه امتحان سختی بوده است؛ یعنی ایمان‌ها محک می‌خورد اما درگیری اتفاق نمی‌افتد! مثل همان جریان احزاب. که **إِذْ جَاءُوكُم مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ؛** چشم‌ها دیگر سفید شده بود **وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ؛** جان به گلوگاه رسیده بود **وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا؛** دیگر گمان بد راجع به خدا کردید (احزاب: ۱۰)؛ **وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲)؛** منافقین می‌گویند: خدا و پیغمبر همه‌اش فریب دادند! آن‌جا هم محل محک ایمان بود. با آن‌که صحنه درگیری نداشت. **وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا (۲۵)؛** خدا این‌ها را برگرداند و به چیزی هم نرساند. مهم این نیست که اتفاقی می‌افتد یا نمی‌افتد، همین قصد کردن خودش محک ایمان است؛ مثلاً کسی قصد گناه می‌کند، اما خدا لطف می‌کند بساط را از جلوی او برمی‌دارد. **إِن تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تَخَفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ (بقره: ۲۸۴)؛** هرچه در نفستان بارز کنید، یا مخفی کنید خدا حساب می‌کند. این‌ها هم در محاسبات خدا می‌آید، اما این‌که خدا چگونه برخورد می‌کند، بحث‌های دیگری دارد.

تبوک هم محل امتحان بود و امتحان سختی بود. این‌ها باید یکی دو ماه می‌رفتند تا تازه برسند به مرز امپراطوری روم! در آن زمان دو تا امپراطوری داشتیم که در جنگیدن تخصص داشتند. **غُلِبَتِ الرُّومُ * فِي أَذْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (روم: ۳-۲)؛** قرار بود این‌ها با چنین امپراطوری‌ای بجنگند آن‌ها هم با شرایط سخت، توی مرزها. شما اگر آن زمان می‌خواستید در مرزها بجنگید مگر چقدر با خودتان می‌توانستید وسیله ببرید؟! برای همین هم صحنه امتحان جدی برای مؤمنان شد و برای همین هم این قدر ماجرای تبوک مفصل آمده است.

اقتدار شخصیت پیامبر و حکومت اسلامی

(۹۰): **وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ؛** این‌ها یا معذر واقعی بودند یا اعتذار دروغین بوده. خلاصه توی این تبوک گروهی از بادیه نشین‌ها آمدند برای اذن گرفتن و جهاد نرفتن. این نکته هم توی آیات از این دست فهمیده می‌شود که اینقدر اقتدار پیامبر و مؤمنان زیاد است که برای هر جریانی این‌ها از نظر روانی باید

می آمدند و اذن می گرفتند. و اگر نمی آمدند، باید عذر می آوردند و توجیه می کردند؛ یعنی تسلط مجموعه رسول و مؤمنان بر مؤمنین را در این حد بوده و **مراقبت عمومی** زیاد بوده است؛ یعنی حتی در شرایطی که بی خود نمی خواستند بیایند و می خواستند به هر دلیل فرار کنند از جبهه باید می آمدند و اجازه می گرفتند و این نشان **اقتدار پیغمبر و مؤمنین** است و این در سراسر سوره مشهود است. اگر در مجموعه ای کسی بی دلیل غائب شود، معلوم است قدر مجموعه ضعیف شده. گاهی هم ممکن است شما مسئول را ضعیف کرده باشید! آنقدر که اگر نیایی هم لزومی نمی بینی که بیایی و توضیح بدهی! مراقبت عمومی هم کم شده!

سراسر این سوره را نگاه بکنید، می بینید حتی در شرایطی که افراد بی دلیل نمی خواهند به جنگ بیایند، باید بیایند اجازه بگیرند. این به دلیل اقتدار پیغمبر است و هم مال اقتداری است که خود مؤمنین تولید کرده اند. شما وقتی مسئول و مسئولیت را ضعیف نکنید، آن هم مسئول حاکم اسلامی در سیستم طراحی شده برای حاکمیت امام علی نه برای سیستمی که برای حاکمیت ابوبکر و عمر طراحی شد!

جایگاه رهبری را در جامعه تضعیف نکنید

آقای منتظری: ولی فقیه نامزد انتخابی خداست

شما نگاهتان به رهبر جامعه اسلامی و **ولی فقیه** هم همین باید باشد. نباید آن هسته مرکزی را ضعیف کنید. اگر ضعیف کنید، همه چیز ضعیف می شود. آن هم سیستم طراحی شده که حاکم آن امیر المؤمنین است و آن سیستمی که حاکم اسلامی آن ولی فقیه است. به هر مسلکی بگویید؛ حتی به مسلک آقای منتظری که در سیستم انتخابشان ولی فقیه **نامزد انتخاباتی** خداست؛ ترشیخ خداست که با رأی مردم یک مشروعیتی هم پیدا می کند؛ یعنی ولی فقیه مشروعیت الهی - مردمی دارد. ^۱(۵۰: ۱۵)

(۵۰: ۵۶) بعضی ها فکر می کنند «**النصیحه لائمة المسلمین**»؛ این است که بیایند و نامه سرگشاده بنویسند برای ائمه مسلمین. نخیر! **النصیحه لائمة المسلمین**؛ یعنی بیایید و خودتان را در بست در اختیار ائمه مسلمین بگذارید. در همان روایت **النصیحه لائمة المسلمین**، دارد **النصیحه لله، النصیحه للدين، النصیحه للقران**.^۲

این توبهٔ نصوحا یعنی همین! توبه خالص، توبه درست. ما حواسمان نیست که داریم چه می‌کنیم! فکر می‌کنیم داریم خدمت می‌کنیم، در حالی که داری **اقتدار** را می‌شکنی. می‌گویی: جواب نامه نیامد، نامه را گذاشتیم روی سایت! شما که می‌توانستی تلفن بزنی! می‌پرسیدی که آیا نامه من رسید؟ در حالی که اصلاً نامه نرسیده بود به آقا. بعد هم همه راه افتادند و دیگر هر بچه‌ای یک نامه سرگشاده نوشت! این که داریم صدایتان را در مقابل پیامبر بیاورید پایین، صدایتان را در عرض صدای پیامبر قرار ندهید، که این عنوان رسول هم شأن اجتماعی و شأن رهبری رسول است، نه شأن عصمت رسول و تبلیغ احکام الله! چون در تبلیغ عنوان فقط خداست اما در جایی که رسول عنوان پیدا می‌کند، همان جاست که **شأن رهبری** را دارد. این مطلب به احصاء تام از قرآن است. این که داریم: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ** (حجرات: ۱)؛ هی جلو نیفتید، در عرض راه نروید، عقب‌تر بروید! **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ**؛ صدایتان را بیاورید پایین! حرف‌هایتان را هم‌عرض رهبری ندانید. نگویید رهبری یک نظر دارد، من هم یک نظری دارم! (۱۶: ۵۴). در مسائل فقهی اشکال ندارد چون آن‌جا شأن اجتماعی رسول نیست، ولی در شأن اجتماعی رسول داریم:

حتی ضعفا باید ناصح رهبر باشند

(۹۱): **لَيْسَ عَلَى الضَّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ**

بروید آیات را استقراء بفرمایید! می‌بینید که ۸۰٪ انفاق در قرآن هزینه کردن خود و امکانات خود برای نظام اسلامی است، نه یک حلب روغن بیرون گذاشتن! فقط هزینه نکردن و انفاق نکردن برای نظام اسلامی و جنگ در مورد مرضی و ضعفاء اجازه داده شده، منتها با یک شرط **إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ**؛ به شرط آن که **در بست در اختیار** خدا و رسول باشند. توی این خط فکری باشند. مالی ندارد ولی می‌تواند که یک بوق بزند و بقیه را جمع کند! هر کار دیگری که می‌تواند انجام بدهد.

(۱۷: ۵۶) **إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ** خدا و رسول و قرآن مگر نصیحت لازم دارند؟ **نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ**؛ یعنی همین نهایت **خیرخواهی** و در اختیار بودن برای خدا و رسول. بله، گاهی شما بازوی مشورتی امام مسلمین هستی. اصلاً

وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ (آل عمران: ۱۵۹) وظیفه ولی فقیه است که در مکانیزم‌هایی با مردم مشورت بکند. خب یک نامه بنویس و مواردی که به نظرت می‌رسد طرح کن. به دست آدم مطمئنی هم بده که برساند. حالا خود ایشان تصمیم می‌گیرند که این اعمال بشود یا نشود. وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ (آل عمران: ۱۵۹)؛ باز هم آقای منتظری این عزم و تصمیم، را برای ولی فقیه می‌داند؛ چون این عزم **شأن رهبری** است و به آن تصمیم هم باید عمل بشود. اگر در مکانیزم انتخاباتی خدا کسی را توی آن جایگاه گذاشته‌ایم باید بپذیریم رهبری و تصمیماتش را. (۱۶: ۵۸)

ببینید آیه ۳ سوره حجرات را؛ این‌جا منظور کسانی نیست که تَن صدایشان را پایین بیاورند **إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَسْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ. أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى؛** کسانی که در برابر پیامبر صدایشان را پایین می‌آورند کسانی هستند که خدا قلب این‌ها را به تقوا آزموده. این‌جا بحث کارشناسی صوت نیست. البته ادب صحبت کردن با هر بزرگتری هست، اما قلب ممتحن به تقوی فقط ناظر به پایین آوردن تَن صدا نیست. این یعنی همان حالت **اطاعت** صرف از رهبر. **لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ.**

برای همین آمده **إِنَّ أَمْرَنَا، صَغْبٌ مُسْتَضَعَبٌ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ؛** فقط کسانی که قلبشان به تقوی امتحان شده می‌توانند امر ما را بکشند. (۱۰: ۰۰: ۰۱) حالا توی همین فضا، **إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ؛** کسانی که از پشت حجره‌ها داد و بیداد می‌کنند برای این‌که صدایشان را به پیغمبر برسانند. این‌ها اکثرشان عقل ندارند! **وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ؛** اگر صبر می‌کردند تا تو خارج می‌شدی که خود پیغمبر بیاید نظر تو را بپرسد، برای خودشان خیلی بهتر بود. **لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ** (حجرات: ۷)؛ اگر فکر کنید که او در کثیری از امور بخواهد از شما اطاعت کند، این اطاعت رهبر از شما برای خودتان رنج‌آور است. خودتان به زحمت می‌افتید. اگر چهار نفر جمع شوند که چیزی به رهبر **تحمیل** کنند خوب چهار نفر دیگر هم جمع می‌شوند و چیز دیگری می‌خواهند به رهبر **تحمیل** کنند! خیلی **تحمیل**‌ها به پیغمبر می‌شد و گاه پیغمبر روی همین **تحمیل**‌ها عمل می‌کرد و این حرف‌هایشان از جنگ احد شروع شد. بله!

شما پیشنهاداتتان را بدهید ولی **لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ**؛ اگر رهبر بخواهد از شما اطاعت کند، شما به زحمت می‌افتید. (۴۴: ۰۲: ۰۱)

آقای منتظری: تمام قوا بازوی ولی فقیه هستند

سؤال: اما به نظر می‌رسد نگاه خود رهبری هم به ولایت فقیه، نگاه فراقانونی نیست. نگاه تسلط بر قوا و مسئولان نیست.

جواب: ببینید چند نکته است: نکته اول این که حرف‌های اصلی رهبر را توی حرف‌هایی که با مردم می‌زنند گیر نیاورید. توی نوشته علمی که در آن زمینه ارائه می‌دهند. (بنده روی نظرات آقا «من البدو الی الختم» کار کردم)؛ به دلیل آن که صحبت‌ها در موقعیت‌ها و شأن نزول‌های مختلف ارائه می‌شود؛^۳ رهبر گاهی در جایگاه حل مشکلی برای مردم دارد صحبت می‌کند. مثلاً حرف‌های آقا را در ایام **فتنه** بگذارید در ایام هُذنه (صلح)، می‌بینید دو فضا از آن دیده می‌شود که کاملاً متأثر از شرایط خودش است و کاملاً هم طبیعی و درست است.

ولایت در محدوده تشریح

نکته بعد بحث قانون است. این که بله، (۳۳: ۰۶: ۰۱) البته ولایت فقیه از مدار قانون‌های الهی نمی‌تواند خارج بشود. ولایت در محدوده تشریح داریم. نه ولایت بر تشریح. می‌تواند حج را «عند التزاحم الاحکام» به مصالحی تعطیل کند، ولی نمی‌تواند بگوید حج دیگر جزء معارف دین نباشد، ولی بحث قانون به معنای **قانون اساسی** این که آیا از این می‌تواند عدول کند یا نمی‌تواند؟! به جهت واقعی، قانون، دست و پایی ولی فقیه را نمی‌تواند ببندد. آقای منتظری در بحث قوای سه‌گانه توی کتاب ولایت فقیه (اگر این کتاب آقای منتظری مانیفست حکومت اسلامی می‌شد، کلی جلو بودیم) ایشان می‌گویند: **سُلْطَاتٍ ثَلَاثٍ اَعْضَادَهُ وَايَادِيَهُ**؛ تمام قوا بازوی ولی فقیه هستند. (۳۷: ۰۸: ۰۱) لذا همه را خود رهبر می‌تواند مستقیماً انتخاب کند. چون که بازوی اجرایی خودش است. الان هم نیروی انتظامی و کل نیروهای مسلح اصلاً به جهت منطقی جزء قوه مجریه است. صدا و سیما هم در قوه مجریه قرار می‌گیرد. این‌ها را رهبر تعیین می‌کند. همه این‌ها در قوه مجریه هستند اما به دلیل مصالحی

این‌ها از قوه مجریه بیرون کشیده شده و خود **رهبری** مستقیماً این‌ها را تعیین می‌کند. قوه مقننه را هم می‌تواند خودش تعیین کند. چه فرقی است بین قوه مجریه و قضائیه؟ چون فرمانده قوای سه‌گانه است. اما قانون اساسی را رهبر به عنوان یک شرط ضمن عقد پذیرفته است. الان در قانون اساسی، رهبر را مورد تهاجم قرار داده‌ایم و رهبری را محدود کرده‌ایم. برای همین است که قانون اساسی را وقتی بردند پیش امام، امام گفتند این ولی فقیه که ما می‌گفتیم، این نبود!

شما با شرایط ضمن عقد می‌توانید **اختیارات رهبر** را محدود کنید. لذا در اصل ۶ قانون اساسی آمده که قوه مقننه را باید مردم تعیین کنند و این قانون اساسی را رهبر امضاء کرده است. این یک شرط ضمن عقد است؛ مثل این که طلاق عنداللهی دست چه کسی است؟ دست مرد است منتها یک شرط ضمن عقد زن و مرد می‌توانند داشته باشند که مرد خودش خودش را محدود می‌کند، اما مطمئن باشید، عندالظهور، قانون اساسی، این نخواهد بود. ما پروژه قانون اساسی زمان امام زمان را داریم می‌نویسیم که علی القاعده این باید باشد و نوشتن قانون اساسی زمان ظهور یکی از ضرورت‌ها است؛ چون حضرت می‌خواهند حکومت کنند و براساس یک قانون اساسی باید حکومت کنند که باید این قوانین از حاق دین در بیاید. البته این‌ها پیشنهاد به امام زمان است و اگر خودشان نخواستند که هیچ!

آقای حبیبی که حقوق خوانده بودند می‌گفتند: ما در فرانسه که خدمت امام بودیم، گفتیم: ممکن است انقلاب پیروز بشود و مملکت قانون اساسی لازم دارد و امام به من گفتند: برو بنویس! لذا پیش‌نویس قانون اساسی با پیشنهاد چند نفر شروع شده و بعد چکش‌کاری‌اش کرده‌اند و رعایت مصالح کرده‌اند. با توجه به این نکات این‌که شما می‌گویید ولی فقیه فرای قانون نمی‌تواند برود؛ چون به عنوان یک شرط ضمن عقد خود رهبر دست خودش را بسته است؛ مثلاً نمی‌تواند یک نماینده مجلس تعیین کند و اگر بکند خلاف کرده و از عدالت ساقط می‌شود چون یک شرط ضمن عقد را رعایت نکرده، ولی این نیست که در حاق واقع نمی‌تواند فراتر از این قانون برود! و این از عموماً شاید به دست بیاید و الا از خود قانون اساسی بر نمی‌آید.

(۳۶: ۱۵: ۰۱) در **نقد منصفانه** شما می‌توانید از صدا و سیما ایراد بگیرید اما نمی‌توانید اقتدار رهبری را بشکنید. همین کسانی که قبل انتخابات می‌گفتند ولایت فقیه **فصل الخطاب** است، چرا بعد انتخابات چیز دیگری گفتند؟ اینقدر این فضا را آلوده کردیم که گروه گروه از آخوندهای حوزه می‌روند پیش آقا و فکر می‌کنند اولاً آقا از هیچ چیز خبر ندارد و بعد هم دارد اشتباه می‌کند، وقت می‌گیرند و می‌روند چند تا ناسزا می‌گویند و برمی‌گردند. ماهی یکی دو تا جلسه این مدلی دارند! آن وقت اسم این را گذاشته‌ایم فضای نقد! به این‌ها افتخار هم می‌کنند و در ۴ تا سایت هم می‌زنند. من خودم از چند برخورد آقا فهمیدم که آقا خیلی ظرفیت دارند! این شده فضای نصیحت کردن ائمه مسلمین! در حالی که مراد از **نَصْحُوا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ** خیرخواهی مطلق است. (۱۰: ۱۸: ۰۱) مقایسه هم نکنید که اگر او این‌گونه است پس باید نماینده او هم این‌گونه باشد!

امام و آقای منتظری و تمام کسانی که ولایت فقیه را اثبات می‌کنند، گفته‌اند که ولی فقیه در **جایگاه حقوقی** **نبی** قرار گرفته است. این جایگاه فرق دارد با معاون یک اداره! این جایگاه را کسی حق ندارد تضعیف کند. خبرگان را هم برای همین گذاشتند که وقتی ولی فقیه از عدالت ساقط شد او را عزل کند، اما وظیفه‌اش این نیست که اگر اشکالاتی هم دید در بوق کند! (۵۶: ۱۸: ۰۱)

(سؤال) (۳۱: ۱۹: ۰۱) **نصحوا** و نصیحت به معنی نقد نیست، به معنی **خیرخواهی مطلق** است برای طرف مقابل است. این خیرخواهی ممکن است در پرده یک مشورت دادن‌هایی انجام بشود. این که آدم در بست خود را در اختیار ولی فقیه و ائمه مسلمین قرار بدهد، دارد خیرخواهی می‌کند و اگر نکته‌ای و مشورتی باشد حتماً می‌دهد، ولی کسانی که خیرخواه نیستند، هیچ موقع نمی‌آیند بگویند که به نظر ما این می‌آید، ولی کسی که خودش را واقعاً در اختیار قرار می‌دهد، می‌گوید: به نظرم این جور می‌آید؛ چون خیرخواه مطلق است، هم‌ه‌اش حواسش هست که نکند یک اشتباهی بشود! جزء پروسه خیرخواهی این است که هرچه رسول گفت عمل کند. (۲۹: ۲۱: ۰۱)

یک دور مرور کنیم آیات را!

(۹۰): وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ؛ معذرون از اعراب می‌آیند که از تو اذن بگیرند. وَقَعَدَ الَّذِينَ

كَذَّبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ؛ و کسانی که به خدا و رسول دروغ می‌گفتند نشستند و نیامدند. (عذر بی‌خود می‌آوردند)

سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ به زودی بر کافران آن‌ها، عذاب الیم اصابت می‌کند.

(۹۱): لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ؛ بر ضعیف‌ها

و بر ندارها حرجی نیست وقتی که إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ؛ این‌ها وقتی خیرخواه خدا

و رسول‌اند محسن و نیکوکار هستند و راه انتقادی بر این‌ها نیست. این آیه کبراهای کلی برای فقه هم شده

است؛ مثلاً اگر در مال ودیعه نهاده، تفریطی نکنند و مال ضایع بشود، مسئول نیستند. «ید امانی» هم همین جور

است؛ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

بعد این آیه ذکر خاص پس از عام است. بعد از بحث ضعیفاء و مرضی ذکر خاص می‌شود که دلیل بر اهمیت و

تأکید است؛

(۹۲): وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّاتُوا لِيَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أُجِدُّ مَا أُحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ؛ و نه کسانی که می‌آمدند پیش تو تا

تجهیزشان کنی و تو چیزی نداشتی برای تجهیز کردن‌شان. که گاهی توی روایت آمده که می‌آمدند و می‌گفتند

که یک نعل مخفوفه؛ پوتین به ما بده! ما تا تبوک راه می‌آییم! و شرائط مدینه جوری بود که حتی همین را هم

نداشتند که به این‌ها بدهند. قُلْتَ لَا أُجِدُّ مَا أُحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ؛ گفتم من چیزی ندارم و این‌ها نمی‌گویند: خوب

وظیفه از گردن ما ساقط شد! تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ؛ این‌ها برگشتند در حالی

که تمام چشمشان پر از اشک است. این تعبیر خیلی غلیظ است که چشم می‌ریزند از اشک! این قدر اشک

می‌ریزند انگار چشم‌هایشان دارد می‌ریزد! که چرا ما چیزی نداریم خرج کنیم. در این حالت برمی‌گردند نه این

که عملاً بگویند: قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا (نساء: ۷۲) (شهادت در این جا به معنی حاضر است)؛

خوب الحمدلله شرایطمان جوری شد که سن‌مان به جبهه نخورد! و عین خیالش هم نیست و کارهای معادل آن

را هم نمی‌کند! در حالی که کسانی مثل شهید فهمیده وقتی شرعی مکلف شده بود و قانونی مکلف نشده بودند،

شناسنامه‌هایشان را دستکاری کردند و به جبهه رفتند! این یعنی شوق به راه دین! این‌ها از ناراحتی و غصه این

که چیزی نداشتند که تجهیز بشوند و بروند جبهه. این قدر شوق و اشتیاق داشتند برای جهاد در راه خدا و رسول، نه این که نشد که نشد! نرفتیم که نرفتیم!

صلوات!

-
۱. بالاخره این نامزد الهی شده. در همه برگه‌های تبلیغاتی خدا که پخش شده می‌بینید نوشته مثلا ما به آقای سید علی خامنه‌ای رأی می‌دهیم. او نامزد انتخاباتی خداست که وقتی شما او را ضعیف می‌کنید، و وقتی این هسته مرکزی ضعیف می‌شود، دیگر همه چیز ضعیف می‌شود.
 ۲. پیامبر (ص): الدین النصیحه، قلنا: لمن؟ قال: لله و لکتابه و لرسوله و لأئمه المسلمین و عامتهم. میزان الحکمه ج ۱۲.
 ۳. حدیث دیگر: من لا یهتم بأمر المسلمین فلیس منهم و من لم یصبح و یمس ناصحا لله و لرسوله و لکتابه و لامامه و لعامة المسلمین فلیس منهم.